

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حمید عطا

۰۸ اکتوبر ۲۰۱۲

یکی بود یکی نبود...

خاطره ها همچو دانه گهرهائی است که هر لحظه بادیدن و مشاهده آن صاحب گوهر را به یاد لحظه های تاریخی گذشته اش می برد، او را از چنگ " کنون" به سرزمین رویاهای گذشته اش کوچ می دهد، جایی که آن را در ذهنش صیقل داده است.

در زمانی دور نسبی ، برای من هم دانه گوهری از میان گهر های دیگر تلاءوء خاصی داشت و دارد که آن را در دشت های سوزان، شوره زار ، و مرگ آفرین دریافتم که به مرور روزگاران جذابیت آن برایم بیشتر گردید .. همزمان با آن یاد گاره این شعر نیز در مغزم به رقص در می آید که می گفت :

در جاده هموار دویدن هنرش چیست؟ مردانه دویدن هنرش در خم و پیچ است! [۱]

در اوائل عهد کتاب گیری ام جاهانی خواندم که :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست !

یا این که دیوجانس کلیبی را دیدند که در روز روشن، چراغ به دست در جست و جوی " انسان !" است ، خیلی تعجب می کردم مگر این همه موجودات دویا ، سخن گو، متفکر، قامت راست و همشکل خودش را چرا به هیچ می شمارند و عقب چیزی دیگری می گردند؟! ... ، بعدها دانستم که " آدمیت" در شکل نه، بلکه در درون و نهاد این "موجود" دیده می شود . هستند کسانی که نفاق را وفاق حیات و ممت شان ساخته اند و نهادشان را با دروغ ، نفاق،

و عقده های ناشایست درونی آلوده اند، نمیتوان آنها را با پاکدلان و روشن ضمیران همسان دانست و هردو را یکی شمارید.

برایم مدتها قبل احساسی تولید شد که آن را در قالب کلمات و جملاتی پیچانیدم و کنون خواستم در بازار سرکوچه "عصر و زمان" در دو سفره به دید رهگذران بگذارم ... شاید احساسم را کسی هم درک کند!؟...

یکی بود یکی نبود

آنجا پلچرخى بود

- ۱ -

یکی بود یکی نبود،

سالهای پارِ دور

زیر آسمان کبود

جائی که دشت و دمن

خانه و شهر و جبل،

مرگ را حکم می رفت.

*

در یکی از دخمه ها، درکنار دیگران

دوتا انسان جوان

خالی از غش و دغل

درکنار هم بودند.

آن دو از تن ناتوان

چون...

زیر چماق ددان،

همچو صداها هزاران

پخش کردند خون جان...،

پهن کردند پوست جان، تا که در آن از سگان، جمع دارند استخوان!.

یکی زان دو نوجوان

آهنین عزم و روان

روح تابانش دوان، تا به آنسوی جهان.

هنرش بود بدست

تابوی دیو می شکست؛ فکرش از نو می نوشت.

و اندر آن " قلعه نو" ^۱

او و دوست و دیگران

رغم انف خودشان

^۱ - اشاره به محبس پلچرخى که جدیداً ساخته شده و برای اولین بار بعد از کودتای ثور مورد استفاده قرار گرفته بود.

شب و روز بی حساب
در حصار اندر حصار، در بلاک های چهار^۲
حشر بودند، بی اختیار !.

شب و روز بیشماری از ورای همدیگر
می دویدند در فلک
آن دوظفل نازنین آسمان
مهتاب مهروی و آفتاب تابناک
بیخبر از درد ما، هم زآه و اشک ما
می فشانند دانه های سیم ناب
بر سر و دامان شبهای سیاه .

زیر نور سیمگون و اشعه چون زرکشان
از ورای سیخ های پنجره
دیدمش آرام او را بار بار
همس می داشت دائما با یار خویش
با کسی دیگر نمی گفت راز خویش
تا که ناگه دیدمش در پیش خود !
هم بیاورد هم رهش اندوست خود
باحیا و باوقار و هوشمند
با سلام، اندرکنار من شدند.
گفتند: تا مگر ماهم شویم
باتو همبازی! و شطرنجی زنیم؟ :
رنج رنگارنگ داریم ماهمه
در میان شط خون غرقه همه
ما بدیدیم زجر از دشمن بسی
درد آن، ابرو نمیکرد هیچ خمی!
لیک دردا!، ما کشیدیم درد و رنج
از کف هم بسته در زنجیر هم!.

² - تقسیم بندی محبس سیاسی پلچرخی بنام های : بلاک اول ، بلاک دوم ، بلاک سوم و زون.

ما بجرم " بی نفاقی " های خویش
وه ! چه دیدیم درد اندر قلب خویش؟!
چون گریزیم از نفاق و از ریاء
هم به جرم آن بخوردیم " کتره " ^۳ ها
هم به چپلک یا به دست و یا به پا،
کرده اند بر ما حواله ...، ابله ها... ! .
درد این، بارها بُود دردناکتر
از شکنجه های سادیستان شر، ^۴
زانچه نوشیدیم از دستان شان
هم به خاد یا تهکوان تیره تر
یا همه آن قین و فانه در کمر؛
درد هم زندان بُود بر ما بسی
درد بار و رنج بار و خسته تر.
لیک آنانی که هستند سره در راه نفاق
این تهی مغزان ما باشند باوی در وفاق

یادداشت:

با آن که نمی دانیم، سراینده آن بیت چه کسی می باشد، مگر تکرار دایمی آن به وسیله پرچمی ها به خصوص
"نجیب" جنایتکار، به خودی خود می تواند گواه آن باشد که سراینده آن بیت باید یک تن از وطنفروشان پرچمی بوده
و در لا به لای کلمان آن سیاست های مزورانه و ریاکارانه حزب شان را بیان داشته اند.

اداره پورتال AA-AA

³ - کتره (بفتح کاف و را) : کنایه گفتن توهین امیز
⁴ - اعضای خاد غالباً از سادیسم حاد بهره وافر داشتند.